

وقتی رسانه به جای روشنگری، جنگ را عادی می‌کند

فریب رسانه‌ای در روزگار ما الزاماً با دروغ آشکار آغاز نمی‌شود. رسانه مدرن بسیار هوشمندتر از آن است که هر شب به مخاطب بگوید «این را باور کن». کافی است موضوعی را صد بار تکرار کند، گروهی خاص از کارشناسان را پی‌درپی در قاب بنشاند، یک سناریو را دائماً «واقع‌بینانه» و گزینه دیگر را «ساده‌لوحانه» جلوه دهد؛ بعد از مدتی مخاطب احساس می‌کند خودش آزادانه به نتیجه رسیده است، در حالی که رسانه پیشاپیش محدوده انتخابهای ذهنی او را تعیین کرده است. **فریب همیشه دروغ گفتن نیست؛ گاهی انتخاب مداوم آن بخش از واقعیت است که مخاطب را به نتیجه‌ای خاص هدایت کند.**

از همین زاویه است که به‌گمان من باید کارنامه یک سال اخیر ایران اینترنت‌نشال را بررسی کرد. مسئله این نیست که یک مجری یا یک مهمان یکبار از جنگ دفاع کرده است؛ مسئله تکرار و انباشت یک گفتمان است. شب پس از شب، برنامه پس از برنامه و کارشناس پس از کارشناس، مخاطب با تحلیل‌هایی روبرو شده که فشار حداکثری، حمله نظامی، تضعیف ساختارهای ایران یا مداخله خارجی را به‌عنوان راههای محتمل‌رهای از جمهوری اسلامی مطرح کرده‌اند. نمی‌توان بدون یک بررسی کمی دقیق ادعا کرد که «هر روز دقیقاً ده‌ها کارشناس» چنین گفته‌اند، اما برای مخاطبی که این شبکه را منظم دنبال کرده، حجم و تکرار این نوع تحلیل به‌اندازه‌ای بوده که پرسش درباره جهت عمومی این پوشش کاملاً مشروع است.

مشکل اصلی حتی حضور این کارشناسان نیست؛ رسانه حق دارد طرفداران جنگ را نیز دعوت کند. مسئله این است که آیا همان اندازه که درباره «فایده ضربه‌زدن به حکومت» صحبت شد، درباره هزینه ضربه‌زدن به ایران نیز صحبت شد؟ آیا همان اندازه که کارشناسان درباره سقوط، فروپاشی و فشار خارجی سخن گفتند، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، متخصصان امنیت ملی و مخالفان جنگ فرصت یافتند توضیح دهند که ویرانی زیرساخت، سقوط ارزش پول، گسترش فقر، مهاجرت، بی‌ثباتی و فرسایش اجتماعی چه بر سر جامعه خواهد آورد؟ در سیاست، اگر فقط نیمی از معادله را دائماً نشان دهید، شاید هیچ جمله دروغی نگفته باشید، اما هنوز می‌توانید تصویر دروغینی از واقعیت بسازید. این همان نقطه‌ای است که مرز میان روزنامه‌نگاری و تبلیغات باریک می‌شود.

ایران اینترنت‌نشال در اصول رسمی خود می‌گوید بی‌طرفی باید در طول زمان حفظ شود، طیف معناداری از دیدگاه‌ها باید بازتاب یابد، کارشناسان باید با پرسش‌های سخت روبرو شوند و حتی گروه‌های مخالف حکومت نیز باید مورد نقد و راستی‌آزمایی قرار گیرند. خود شبکه تأکید می‌کند که نباید هیچ دیدگاهی بی‌دلیل بر دیدگاه دیگر غلبه کند و مخاطب نباید بتواند موضع شخصی خبرنگار را از پوشش خبری تشخیص دهد. این استانداردها بسیار خوب‌اند؛ مسئله این است که **آیا عملکرد یکسال اخیر شبکه با همین استانداردها سازگار بوده است؟** اگر ماه‌ها یک گفتمان جنگی را برجسته کنید، اگر چهره‌هایی را بارها دعوت کنید که به مردم توضیح دهند چرا فشار بیشتر، حمله شدیدتر یا مداخله خارجی می‌تواند راه نجات باشد، اما در مقابل به همان اندازه درباره دیپلماسی، تنش‌زدایی، مذاکره و هزینه انسانی جنگ بحث نکنید، دیگر فقط «خبر» منتقل نمی‌کنید؛ شما در حال

ساختن سلسله‌مراتب گزینه‌ها در ذهن مخاطب هستید. یک گزینه آرام‌آرام معقول جلوه می‌کند. دیگری ساده‌لوحانه. یکی شجاعانه. دیگری سازشکارانه. و وقتی این فرایند ماه‌ها ادامه پیدا کند، جنگ دیگر به‌عنوان آخرین شکست سیاست دیده نمی‌شود؛ به‌تدریج به یکی از ابزارهای عادی سیاست تبدیل می‌شود.

اینجاست که من از تعبیر «کوبیدن بر طبل جنگ» استفاده می‌کنم. نه به این معنا که هر برنامه یا هر خبرنگار این شبکه خواهان جنگ بوده، بلکه به این معنا که در مجموع این گفتمان، صدای جنگ و مداخله بسیار بلندتر از صدای این پرسش شنیده شد که چرا سیاست باید پیش از رسیدن به بمب، تمام ظرفیت گفت‌وگو را مصرف کند؟ سیاست دقیقاً برای جلوگیری از جنگ اختراع شده است. دیپلماسی زمانی معنا دارد که دشمن وجود دارد؛ با دوست نیازی به دیپلماسی نیست. مذاکره با کسی که دوستش داریم هنر چندانی نمی‌خواهد؛ هنر سیاست آن است که با دشمنی که از او متنفریم، راهی پیدا کنیم که اختلاف به ویرانی کشور ختم نشود.

اما در فضای رسانه‌ای قطبی، این بدیهیات گاهی وارونه می‌شوند. کسی که از گفتگو سخن می‌گوید الزاماً «سازشکار» و کسی که از هزینه جنگ می‌پرسد «ترسو» یا «طرفدار رژیم» نیست. نتیجه اینکه کسی که از حمله و فشار سخن می‌گوید «واقع‌بین» نام نمی‌گیرد. وقتی این زبان تکرار شود، رسانه فقط افکار عمومی را منعکس نمی‌کند؛ افکار عمومی را شکل می‌دهد. و اینجاست که استفاده بی‌وقفه از عنوان «کارشناس» اهمیت پیدا می‌کند.

در تلویزیون، واژه «کارشناس» قدرت روانی عجیبی دارد. مخاطب تصور می‌کند کسی که زیر تصویرش نوشته شده «تحلیلگر سیاسی» یا «کارشناس روابط بین‌الملل» الزاماً صاحب دانشی بی‌طرفانه است. حال آنکه بسیاری از این افراد خود کنشگر سیاسی، طرفدار یک جریان یا صاحب منافع و مواضع مشخص‌اند. مشکل حضور آنان نیست؛ مشکل آنجاست که نظر سیاسی در لباس تخصص به مخاطب عرضه شود.

اگر ده‌ها بار یک موضع سیاسی را از دهان افرادی با عنوان‌های پرطمطراق بشنوید، کم‌کم آن موضع شبیه «دانش» به نظر می‌رسد، نه انتخاب سیاسی. و این شاید ظریفترین شکل توهین به شعور مخاطب باشد. نه اینکه به او بگویید «تو نمی‌فهمی»، بلکه چنان فضای انتخاب را طراحی کنید که خیال کند خودش آزادانه به همان نتیجه‌ای رسیده که ماه‌ها برایش آماده شده است.

رسانه مسئول باید دقیقاً برعکس عمل کند: مخاطب را در برابر پیچیدگی قرار دهد، نه اینکه پیچیدگی را برایش حذف کند. اگر کارشناس جنگ می‌آورد، متخصصی هم بیاورد که از پیامدهای جنگ بگوید؛ اگر طرفدار فشار خارجی را دعوت می‌کند، از او بپرسد این فشار با مردم چه می‌کند؛ اگر کسی از حمله نظامی به‌عنوان راه‌رایی حرف می‌زند، مجبورش کند توضیح دهد با کشوری که بعد از حمله باقی می‌ماند چه خواهد کرد.

جنگ فقط سقوط حکومت نیست. جنگ اقتصاد است. زیرساخت است. بیمارستان است. سرمایه‌گذاری است. مهاجرت است. روان جامعه است. و مهم‌تر از همه، انسان‌هایی هستند که تصمیمی درباره آغاز

آن نگرفته‌اند اما باید هزینه‌اش را بدهند. این همان بخشی از معادله است که رسانه نباید اجازه دهد زیر هیجان «تغییر رژیم» دفن شود.

جمهوری اسلامی مسئول سیاست‌های خود است و باید درباره نقش خود در رساندن ایران به این نقطه پاسخ دهد؛ اما مسئولیت حکومت، مسئولیت رسانه را لغو نمی‌کند. رسانه‌ای که خود را مستقل می‌داند موظف است نه فقط تبلیغات حکومت، بلکه تبلیغات مخالفان حکومت و دولت‌های خارجی را نیز با همان سخت‌گیری زیر سؤال ببرد. اگر چنین نکند، از رسانه به **تریبون** تبدیل می‌شود. و اگر تریبون یک سیاست خارجی شود، دیگر مسئله فقط سوگیری نیست؛ مسئله این است که ذهن ایرانی برای پذیرفتن تصمیمی آماده می‌شود که ممکن است در جایی خارج از ایران گرفته شده باشد اما هزینه آن در داخل ایران پرداخت شود.

امروز که جنگ دیگر فرضیه نیست، فرصت خوبی است که به عقب نگاه کنیم و بپرسیم: در یک سال پیش از آن، کدام صداها بیشتر شنیده شدند؟ چه کسانی از جنگ سخن گفتند؟ پیش‌بینی‌هایشان چه شد؟ چند نفر از آنان امروز حاضرند مسئولیت تحلیل‌های خود را بپذیرند؟ و رسانه‌ای که آن تریبون را در اختیارشان گذاشت، آیا حاضر است کارنامه خودش را نیز بررسی کند؟ رسانه حق دارد اشتباه کند، اما حق ندارد حافظه‌اش را پاک کند. اگر دیروز کارشناس آوردید و گفت جنگ راه رهایی است، امروز که جنگ آمده باید همان کارشناس را دوباره بنشانید و از او بپرسید: **این است آن رهایی که وعده داده بودید؟**

اگر گفت فشار مردم را به خیابان می‌آورد، بپرسید چند نفر فقیرتر شدند. اگر گفت زیرساخت حکومت هدف است، بپرسید کدام بخش از آن زیرساخت متعلق به نسل‌های آینده ایران بود. اگر گفت جنگ کوتاه خواهد بود، امروز مدت آن را جلوی بگذارید. این نامش دشمنی با رسانه نیست؛ این همان روزنامه‌نگاری‌ای است که خود ایران اینترنشنال در منشورش وعده داده است. مشکل اصلی زمانی آغاز می‌شود که رسانه از پرسیدن این سؤالات خودداری کند و در عوض هر روز چند «کارشناس» تازه بیاورد تا شکست روایت دیروز را با روایت تازه امروز توضیح دهند.

آن وقت دیگر با تحلیل روبرو نیستیم؛ با **خط تولید توجیه** روبرو هستیم. و شاید توهین واقعی به شعور مردم همین باشد: تصور کنیم مخاطب حافظه ندارد، نمی‌تواند پیش‌بینی‌های دیروز را با واقعیت امروز مقایسه کند و متوجه نمی‌شود که چگونه جنگی که زمانی در استودیوها مانند «راه خروج» درباره‌اش سخن گفته می‌شد، امروز صورتحسابش روی میز خانواده‌های ایرانی قرار گرفته است. رسانه باید چراغ باشد، نه طبل. وظیفه‌اش روشن کردن راه‌های سیاست است، نه عادی‌کردن صدای جنگ. و اگر روزی صدای طبل آن قدر بلند شد که صدای گفت‌وگو، دیپلماسی و عقل سیاسی شنیده نشد، حق مخاطب است که بعداً بپرسد: شما خبر جنگ را گزارش می‌کردید، یا ذهن ما را برای پذیرفتن آن آماده می‌کردید؟